

و تو چه می‌دانی که زیارت اربعین چیست؟

بادیدن او تمام خستگی وجودم از بین رفت و جایش را به نوعی

خجالت همراه با سرافکندگی داد.

نویسنده: زائر اربعین...



و به صورتم خیره شد، از عمق نگاه خسته‌اش منشد به صداقت لهجه‌اش که از یک ایمان راسخ حکایت داشت، بی‌برد، با همان حالت گفت: «محیة الحسین».

آنها پاسخ می‌داد. کم کم این گفتگوی ما توجه عده‌ای از زائران را به خود جلب کرد و عده‌ای با دوربین‌های خود، تعجبانه، حرکت آرام ولی عاشقانه این مرد می‌انسال عراقی را ثبت کردند. وقی در پایان گفتگویم با او، از سخنی‌های راه پرسیدم و اینکه چه عاملی او را به این راه صعب و دشوار کشانده است، لحظه‌ای از حرکت باز استاد

وقی عمود* ۲۵۳ را رد کرده بودیم، دیگر بچه‌هایی که همراه بیرون، تقریباً حد متر جلوتر از ما حرکت می‌کردند، لحظه‌ای برای استراحت درنگ کنند تا با نوشیدن یک استکان چای عربی -که هزاران زائر از آن استکان نوشیده بودند و آن مرد عراقی هر بار تنها انرا در ظرف آبی فرو می‌کرد تا مثلاً آن را بشوید- توان دوباره‌ای برای راه رفتن بیام. در همین حال ناگهان مرد می‌انسال عربی را دیدم که از شدت عرق ریختن در آن سرمای زمستانی، تمام یقه لباس نذرنشش خیس شده بود باور نمی‌کنم اگر بگویم با دیدن او تمام خستگی وجودم از بین رفت و جایش را به نوعی خجالت همراه با سرافکندگی داد. خود را به او رساندم، برای اینکه توانم با او صحبت کنم کمی خم شدم، جون هر دو پاشش معلوم بود و در حالت نشسته با دست‌هایش راه می‌رفت، بعد از سلام و احوالپرسی از او پرسیدم: «حضرتکم من این؟» (هل کجایی؟) و او در حالی که نفس نفس زنان خود را سانتی متر به سانتی متر به جلو می‌کشید جواب داد: «من دیوانیه» (هل شهر دیوانیه هستم)، من در حالی که بعض تمام گلوبم را گرفته بود از او سوالاتی می‌پرسیدم و او همان‌طور که کشان کشان خود را به جلو می‌کشید، بربیده بربیده به همه

مسابقه به مناسبت اربعین حسینی

به رسم قیم ارکان الهی در هر شماره از گاهنامه، مسابقه‌ای برای همراهان ارکان الهی در نظر گرفته می‌شدو به نظر برگزیده جواہری تقدیم می‌شود.

به مناسبت اربعین حسینی مسابقه‌ای برای اهل قلم در نظر داریم:

اینبار: «دل نوشته»

به بهترین «دل نوشته» شما با محوریت «اربعین حسینی» هدیه ای به رسم یادبود تقدیم می‌شود.

توجع: «دل نوشته» منتخب، در شماره بعدی گاهنامه / و در صورت تعایل به همراه نام نویسنده / به چاپ خواهد رسید.

مهلت ارسال آثار: تا ۱۵ آذر ماه

آدرس ایمیل:

Arkan.al.hoda@gmail.com



برای احراق حقوق دانشجویان به پاخیزید

کمرش باشد هنرمندی که دیگر جاگاهش روشن و میرهن است روی سر ما جا دارد. دانشجو باید در فکر تب و قیافه خود باشد مخصوصاً دانشجوی دختر که امر خطر و سرین اردواج را در پیش دارد دانشجو باید بُوی از طریق دانشجویان دیگر اعم از موثر و مذکور اخص اساتید را با رایحه خود نادام بلکه کارنامه تحصیلی ترم پیش خود را مجمل نمود و در آینه به کمالات خوبیش خویش مفتخر کشیم. منهای دو درسی که آفتداد کرده بود بقیه دروس را با اخذ آشدم نموده از موهش بیهوش نماید. آری این حق دانشجو است که اتفاق نتگ و کوتاه بیو شد که تا آخرین سلول چربی و ماهیچه اش بیرون بزند و از فاصله ۱۰۵ متری نمایان و اسکار باشد. بر یک دانشجوی پسر واجب است که شلواری بیو شد که از بالاچال شلوارک داشته باشد به این مضمون که از شدت کوتاهی بالای شلوار در صورت خم شدن یا کمی کج شدن تمام محتویات ووضوح فول اچ دی به نمایش گذاشته شود. تمامی مسویین ذی ربط و بی ربط دانشجو باید داششگا و تمامی و کلای مجلس و وزرا واجب است که برای احراق حقوق دانشجویان به پاخیزید و

همان طور که شاعر فتحیم ماسدی ملک الشعرا صاحب باغستان و زراعستان فرموده ((آن آدمی شریف است به لاک ادبیت به دماغ سرپلا و قرو غمغه آدبیت)) این که این شاعر محبوب این سر را رسوده بسیار درست اما بنده به این هم توجه ننمودم و آن شوار چسبان و عطراشان و ماندگار را ملاک افتخارات خویش قرار ندادم بلکه کارنامه تحصیلی ترم پیش خود را مجمل نمودم و در آینه به کمالات خوبیش خویش مفتخر کشیم. منهای دو درسی که آفتداد کرده بود بقیه دروس را با اخذ آشدم نموده از موهش بیهوش نماید.



دورور در آینه نگریستن می کردم و به خود بایدین می کردم: با وجود اینکه قد و بالا بسیار بلند و بالا بود اما این جانب بی انتبا نمودم: قدو بالا که هیچ حتی به آن شوار غواصی که فروشند قسم بیاد می کردکه خودش از پای یک غواص بسیار متاخر در اقیانوس اطلس در اورده بود و بینه آن را خوبید و بدون هیچ خجالت و وفاخت بوشیده بودم هم مفترخ نبودم ان از ایش زیبا موهای نیم ور و رُزْ صوتی خوشمل مامانی که بماند اصلاً عددی نبودند.

تلمسن!!!

در بازی شطرنج سریاز پایین ترین درجه نظامی است!

بیایید سیب زمینی نباشیم!!!

بعنی انسانی که می تواند در همان شطرنج وزیر باشد، اگر به سریاز بودن رضایت داد از قیل و اسب و ایضا خر کمتر است!... پس بیایید سیب زمینی نباشیم!! خلی ساده بخواه بگم: نسبت به اطرافت بی تفاوت نباش! وقتی در داششگا صندلی های کرسی های آزاد اندیشی خالیست، باید نگران شد! باید آسیب شناسی کرد!! اگر رضایت خدا و خدمت به این مرز و يوم هدف ماست. اگر رضایت ولی بر حق آقا امام زمان «عج» برایمان مهم است نباید سیب زمینی باشیم!! حال :

انتخاب با شماست!!!

شاید هم...
دانشجو باید سریاز نباشد...! سریاز پایین ترین درجه
ی نظامی است و این یعنی پست ترین و بی ارزش
ترین انسان در لشکر... و این به معنای فدکاری
نیست!...!
به معنای تواضع هم نیست!...!
به معنای بزرگ فکر کردن نیست!...!
فرمانده!...!
در شطرنج، سریاز حتی از حیوانات شطرنج هم کمتر
است!...!
پس یادمان باشد:
هیشنه حیوانات فرق نمی کند چه اسب، چه فیل، چه
خر و...! ارزششان از انسانهای معمولی بیشتر است!

دانشجو نباید سیب زمینی باشد...
شاید هم...
دانشجو باید سیب زمینی نباشد...!
سیب زمینی بی رگ است یعنی حادث اطرافش
براش مهم نیست...!
و این از بزرگ‌گشتنی سیب زمینی نیست!...!
به معنای بزرگ فکر کردن نیست!...!
و به معنای استقامت هم نیست!...!
به معنای این است که بزرگ به حساب نیامده و
خود نیز راضی بوده...!
به کوچکی، به بحساب نیامدن، به حرفي برای گفتن
دانشمن راضی بوده یعنی به اکتمال شدن!...!
دانشجو نباید سریاز شطرنج باشد...!



به پهانه ی مقدمه

در آسمانها بیش از زمین برای زائران کربلا دعا
می کنند ...
همین جمله کافی است تا بغض گلو را بپشارد، ...
اشک در چشم خلنه زند و باران بی صدا بر چهره
جاری شود ... و تو سوزی در حسرت جاماندن ...
آن هم جاماندن از کاروان پیاده کربلا ...
کاش در هر لحظه از زندگی مان **لبیک** گویان به
سوی **امام زمان** مان حرکت می کردیم ...
از در و دیوار می شنوی که آی !!! هر کس پیاده
راهی زیارت اربعین کربلا شود، هر قدمی که
برمی دارد **مجاهدت با نفس** است و **کشتن نفس**!

بشنوی از معصوم خدا **صلوات الله عليه** که فرمودند:

زائر اربعین کربلا گناهان گذشته اش آمزیده
است، برود زندگی را از نو شروع کندا ...

* می * خورند رفیقان

و من نظاره گر هستم ...

صلی الله عليك يا ابا عبد الله



صاحب امتیاز: میلاد زارع
 مدیر مستول: علی رئیسی
 سردبیر: ناییدالسادات امیری
 هیئت تحریر: زارع * الهی * نعمتی * ماهانی
 عکس و ویرایش عکس: آقایان و خانم ها * گوگل ***



صدا صدای محرم است...

نویسنده: رامین نعمتی

وعهد می خوانند که عهد نشکنند و امام زمان خویش در مقابل بزیدیان زمانه تنها نگذارند مادران طفل های خویش را بر دست می گیرند تا برای ابراز همدردی کنند. آری قرن ها از غوغای جنگ حسین گذشته است اینک نام حسین غوغایی می کند و یادش بر دل ها سیطره اداخته است اینک ساختن ها کوچه های خیابان ها به نشانه ای مظلومیت علمدار حسین علم دار حسین اند خانه ها پارچه مشکی های ارادت به حسین را برپیشانی بسته اند و دسته ها دست به دامان حضرت بی دست: دست دست ادب بر سینه می گذارند و چنان طبل و نوحه ای حسینیان در شهر پیچیده است که هیچ کس صدای پای کوئی هایی بزیدیان رانی شنود.

آری بزیدیان تا هستند فقط هستند
ولی حسینیان چه باشند و چه نباشند
هستند.

سوختن خیمه ها به یادگار مانده است در دل هزاران عاشق حسینی شعله ور می گردد .
به یاد افتادن خیمه ها هزاران خیمه بريا
می گردد و ناله ((هل من ناصر ينصرني))
را آزادگان جهان پاسخ می گویند به
يادخورشيداهای زیر آفتاب مانده هزاران
عاشق در جست وجوی گم شده ی خویش
کربلا را می چویند ویر غربی شان احساس
اشتایی دارند ویر بی کفتنی شان جامه می
درزند و به یاد تنهایی زینب غوغایی می کنند.
و به یادچشم های خون آلود رقیه اشک ماتم
می ریزند.

بسم الله الرحمن الرحيم
باز صدای پایی می آید. اصدا صدای محترم
است. قلب ها را اپ و جارو بزنید و در دل ها
رایگشایید حسین وارد می شود.
السلام عليك يا عبد الله الحسين(ع)
احساس تمام قد به اختراشم می ایستد و عقل
در برابر عشق خداوندی اش زانو می زند. خانه
ها نشان شرمذنگی از فقار ساختمان های
کوفه را بر پیشانی می بندن. آب ازشدت
خجالت از کار فرات رنگ از رخسارش می
پرد، بزرد می شود، سرخ می شود و کام هر
تشنه ای را سیراب می کند تاشاید اندکی
مهر فاطمه را بر دولستاندارش بخشیده باشد
و کوچه ها به یاد کوچه هایی که غربی
زینب را به تماسا نشسته اند رس به زیر قدم
های کاروان حسینی می اندازند و خاک
پایشان می شوند. و هزاران دست به یاد
افتادن دست ها بالا می رود و به یاد زخم های
سننه برسننده های فمد من آینده اشتن. که ا: